گفت‌وگوی «جوان» با برادر شهید نیروی انتظامی که خانواده‌اش به تازگی از قصاص قاتل فرزندشان گذشتند

بخشش ما ادامه ایثار هادی بود

■ علیرضا محمدی

اهل گذشت که باشی، فرزندت را طوری تربیت می‌کنی که مسیر رسیدن به قله ایثار را عاشقانه طی می‌کند و قامتش را به لباس تک سایز شهادت می‌رساند. اهل گذشت که باشی، بعد از سال‌ها سوختن در فراغ فرزند شهیدت، راضی به اعدام قاتلش هم نمی‌شوی و او را بی‌هیچ منت و خواسته‌ای می‌بخشی.... چند روز پیش بود که خبر رسید خانواده ستوان دوم شهید هادی جوان دلاور از قصاص خون فرزندشان گذشته و قاتل او را بخشیده‌اند. هادی، پلیس جوانی بود که ۲۸ اسفندماه ۱۳۹۲ بر اثر پرتاب نارنجک دستی از سوی یک جوان به کما رفت و دو ماه بعد در ۲۴ اردیبهشت ماه ۱۳۹۳ به شهادت رسید. او در حال آسمانی شد که ۲۹ بهار از عمرش می‌گذشت و تنها دو ماه قبل مراسم نامزدی‌اش را برگزار کرده بود. این روزها که در پی اغتشاشات اخیر، برخی جریان‌ها سعی دارند کینه و عداوت ذاتی خودشان از نظام اسلامی و حافظان امنیت کشورمان را به میان مردم بکشانند، حرکت ارزشی و ایثارگرانه خانواده این پلیس شهید، حقایق بسیاری را روشن می‌کند. گفت‌وگوی ما با جعفر جوان‌دلاور، برادر بزرگ‌تر شهید دلاور را پیش رو دارید.

کمی از برادر شهیدتان بگویید، متولد چه سالی بودند و چطور به شهادت رسیدند؟

هادی متولد سال ۶۳ بود. ما در خانواده سه برادر هستیم؛ من برادر بزرگ‌ترم، قاسم وسطی و هادی هم ته‌تغاری و عزیزدردانه خانواده و پدر و مادرمان بود. ۱۰ سالی از هادی بزرگ‌تر بودم و همیشه سعی می‌کردم مثل یک بزرگ‌تر (البته از نظر سنی) از او مراقبت کنم. چهارشنبه سوری سال ۹۲ هم در امامزاده معصوم(ع) بودم که دلم طاقت نیاورد و ساعت یک ربع به هفت غروب به هادی زنگ زدم و گفتم بیا امامزاده پیش خودم. دلم شورش را می‌زد. پلیس بود و به لحاظ شغلی در چنین روزهایی خطرات زیادی او و همکارانش را تهدید می‌کرد. گفت: سر پست هستم و نمی‌توانم ترک مسئولیت کنم. هادی نسبت به انجام وظیفه حساس بود و کارش را همیشه در اولویت می‌گذاشت. حتی دو تا خودکار در جیبش می‌گذاشت که مبادا از خودکار بیت‌المال استفاده شخصی بکند. آن شب وقتی خانه آمدم، تقریباً یک ربع به ۱۰ شب بود. یک نفر زنگ زد و گفت: شما برادر آقا هادی هستید؟ گفتم: بله. گفت: همکارش هستم و هادی مجروح شده است. برادرم قبلاً هم حین انجام مأموریت دو بار مجروح شده بود. یکبار وقتی که یک قاچاقچی به او پیشنهاد رشوه داده و نپذیرفته بود، در تعقیب و گریز با آن قاچاقچی با موتور زمین خورده و زانویش مجروح شده بود. بار دیگر هم حین مأموریت مجروح شد. من از همکارش خواستم گوشی را به او بدهد. گفت: دستش بند است و پزشک دارد معالجه‌اش می‌کند. فهمیدم که اوضاع باید از دو بار قبلی وخیم‌تر باشد. سریع به بیمارستان رفتم و فهمیدم که یکی از اراذل منطقه نواب با پرتاب نارنجک دستی به طرف هادی باعث شده که سمت راست صورتش از بین برود. طوری که چشمش تخریب شده و کلاه کاسکتش چنان از هم پاشیده بود که تنها یک کف دست از آن بر جای مانده بود.

گویا ایشان در زمان مجروحیت به تازگی نامزد کرده بود؟

بله، برادرم ۲۸ دی ماه ۱۳۹۲ عقد کرد و درست دو ماه بعد ۲۸ اسفندماه ۹۲ مجروح شد و به کما رفت. فقط دو ماه دوران تأهل را تجربه کرد. بعد هم دو ماهی در کما بود و نهایتاً ۲۴ اردیبهشت ماه ۹۳ به شهادت رسید.

چند سال پیش با شما گفت‌وگویی انجام دادیم. آن زمان خانواده شهید به دنبال محکومیت قاتل بود، چطور شد که تصمیم گرفتید او را ببخشید؟

توضیحش کمی طولانی می‌شود، خلاصه‌اش را عرض می‌کنم که متأسفانه بعد از دستگیری ضارب، یک بار او را از قتل عمد تبرئه کردند و چند ماه بعد آزاد شد. ما به دنبال احقاق حق و متنبه کردن ضارب بودیم. خیلی پیگیر شدیم و در اعتراضی که به حکم داشتیم با ادله و مستندات و با توجه به اعتراف خود ضارب، اتهام قتل عمد ثابت شد و سال گذشته هم حکم قصاص دادند. تا همین چند روز پیش کارهای اجرای حکم داشت روال قانونی‌اش را طی می‌کرد. اما نه من و نه پدر و مادر شهید ته دلمان راضی به داغدار شدن یک خانواده دیگر نبودیم. درست است که آن جوان کار اشتباهی انجام داده منتها ما با خدا معامله کردیم و خواستیم ایثار هادی را با بخشش قاتلش تکمیل کنیم. بنابراین در برگه رضایتمان نوشتیم که از حق شرعی و قانونی‌مان مبنی بر قصاص و دریافت هرگونه دیه صرف‌نظر می‌کنیم.

از حال و اوضاع پدر و مادرتان بگویید، در این چند سال که از شهادت هادی می‌گذرد با دلتنگی او چه می‌کردند؟

هادی ته‌تغاری و عزیزدردانه آنها بود. فقدانش آنقدر روی والدینم اثر گذاشت که خانه‌شان در تهران را رها کردند و به شهر سراب برگشتند. ما اصالتاً سرابی هستیم. شاید بگویید اغراق می‌کنم اما در این مدت که نزدیک به شش سال از شهادت هادی می‌گذرد، حتی یک ذره از داغش در نظر پدر و مادرم کم نشده است. هرچه می‌گذرد دوری‌اش را بیشتر احساس می‌کنند. اما چند روز پیش که من موضوع به اجرا درآمدن قصاص قاتل را به اطلاعشان رساندم، تأکید کردم که هر کاری می‌خواهید بکنید الان وقتش است. منظورم این بود که تصمیمتان را الان یکسره کنید. دیدم مادرم خیلی گریه می‌کند. علتش را که پرسیدم گفت: فکر مادر آن جوان (قاتل) را می‌کنم که او هم باید مثل ما درد فقدان عزیزش را بکشد. همان شب من به خود هادی متوسل شدم. شب به خوابم آمد. دیدم آماده است به جایی برود. گفتم: داداش کجا می‌روی؟ گفت: می‌خوام با مادرم برویم خانه‌ای را که دارد خراب می‌شود آباد کنیم. صبح ماجرای خواب را برای مادرم تعریف کردم. گفت: تعبیرش این است که هادی راضی به قصاص قاتل نیست. در واقع خود شهید قاتلش را بخشیده بود. همان روز با مادرم رفتیم و رضایت دادیم.

> ما به قدر خودمان تا آنجا که توانستیم سعی کردیم در روشنگری جوان‌ها تلاش کنیم. جالب است در محله‌مان ۳۰متری جی خیلی از جوان‌ها بعد از شهادت هادی تکان خوردند و سال‌های اولی که از شهادتش می‌گذشت بنر نصب می‌کردند و می‌گفتند به احترام خون این شهید سعی می‌کنیم در چهارشنبه‌سوری کارهای خطرناک انجام ندهیم

هیچ شرط و شروطی تعیین نکردید؟

تنها شرطمان این بود که ضارب باید بعد از آزادی هر سال در شب چهارشنبه سوری در همکاری با نیروی انتظامی و کارشناسان، فرهنگ‌سازی و اطلاع‌رسانی انجام بدهد و خطراتی را که در آن روز متوجه جوان‌هاست به آنها گوشزد کند.

واکنش خانواده قاتل نسبت به رضایت خانواده شهید چه بود؟

پدر و مادرش شوکه شده بودند. پدر ضارب می‌گفت من وقتی شنیدم بدون هیچ چشمداشتی پسرم را بخشیدید اصلاً باورم نمی‌شد. در پاسخش گفتم ما با حضرت زهرا(س) معامله کردیم. بروید و به اهل بیت(ع) متوسل شوید. می‌خواستند به نوعی کار ما را جبران کنند که قبول نکردیم. دو بنر نوشتند که یکی را در محله ۳۰متری جی تهران و یکی دیگر را هم در سراب نصب کردند. با این کار موافقت کردیم چون می‌خواستیم مردم بدانند بی‌هیچ چشمداشتی از قاتل فرزند عزیزمان گذشتیم.

برخی از جریان‌ها سعی می‌کنند چهره منفی از نیروهای انتظامی و سایر نیروهای امنیتی کشورمان به نمایش بگذارند، این بین بیشترین هجمه به پلیس وارد می‌شود، اما در مقابل متأسفانه ما کار فرهنگی شایسته و خوبی انجام نمی‌دهیم. نظر شما چیست؟

شیطنت‌های آنها مربوط به الان و اغتشاشات اخیر نمی‌شود. سال‌هاست که سعی می‌کنند تصویر پلیس، بسیج، سپاه و سایر کسانی که برای امنیت مردم تلاش می‌کنند را مخدوش کنند. قاتل برادرم در اعترافاتش گفته بود که من می‌خواستم ضربه‌ای به یکی از مأموران نیروی انتظامی بزنم. به عمد و قصد هم نارنجکم را به سوی یکی از آنها (برادرم) پرتاب کردم. آن جوان موقعی که این واقعه تلخ را رقم زد ۱۹ الی ۲۰ سال داشت. مشخص بود که کاملاً تحت تاثیر همین تبلیغات منفی قرار گرفته است. اما حرف من به عنوان کسی که از این جریان‌ها به طور مستقیم آسیب دیده و برادرش را از دست داده این است که اگر پلیس یا سایر نهادهای مسئول کارشان را انجام ندهند سنگ روی سنگ بند نمی‌شود. مگر می‌شود پلیسی را که برای امنیت و آرامش مردم کار می‌کند دشمن خودمان بدانیم. اصلاً فرض کنید نیروی انتظامی یک ساعت کارش را تعطیل کند، آن وقت چه اتفاقی می‌افتد. برادر من یک جوان ایرانی بود که دلش برای مردمش می‌تپید. در همان مدارسی درس خواند که بچه‌های مردم درس می‌خوانند. خانواده مرفه و پولداری هم نبودیم که بگوییم تافته جدا بافته بودیم. یک جوان معمولی بود مثل باقی جوان‌ها که برای خودش آرزوها داشت و می‌خواست برای مردم و کشورش مفید باشد. اصلا پلیس شد تا از حق‌الناس دفاع کند که متأسفانه جواب خدمتش را آن طور گرفت. در خصوص بخش دوم سؤالتان هم باید بگویم خانواده شهید هادی و خود بنده خیلی سعی کردیم کارهای فرهنگی انجام بدهیم.

منظورتان چه فعالیت‌هایی است؟

بعد از شهادت هادی، خیلی به نحوه شهادتش فکر کردم. سعی می‌کردم صرف‌نظر از احساسات و عواطفی که درگیرش شده بودم، حقیقت ماجرا را بهتر درک کنم. دیدم آن جوانی که برادرم را شهید کرد یک جوان ایرانی است که تبلیغات منفی او را به این مرحله رسانده است. تصمیم گرفتم به قدر خودم فعالیت‌های فرهنگی انجام بدهم و سایر نوجوان‌ها و جوان‌ها را متوجه تبلیغات منفی که احاطه‌شان کرده بکنم. بروشور تصاویر هادی و ایامی که در کما بود را چاپ و منتشر کردیم. یا خودم به مدارس می‌رفتم و برای بچه‌ها ماجرا را شرح می‌دادم. بعدها به اتفاق خانواده و به یاد هادی، یک مسجد در سراب به نام امام علی بن موسی الرضا(ع) ساختیم که در آن کارهای مذهبی و فرهنگی خوبی صورت می‌گیرد. ما به قدر خودمان تا آنجا که توانستیم سعی کردیم در روشنگری جوان‌ها تلاش کنیم. جالب است در محله‌مان ۳۰متری جی خیلی از جوان‌ها بعد از شهادت هادی تکان خوردند و سال‌های اولی که از شهادتش می‌گذشت بنر نصب می‌کردند و می‌گفتند به احترام خون این شهید سعی می‌کنیم در چهارشنبه‌سوری کارهای خطرناک انجام ندهیم.

سخن پایانی

بچه‌های ناجا خیلی مظلوم هستند. به نظر من هرچقدر برای شناساندن خدمات آنها به جامعه تلاش کنیم کم است. دشمن سعی می‌کند ما را رو به روی هم قرار بدهد. اما یک جوان ایرانی باید بداند کسی که لباس پلیس را پوشیده، هموطن خود اوست و او هم دغدغه‌های بسیاری برای کشور و مردمش دارد. امیدوارم همه ما بتوانیم بر مدار حق‌الناس با هم برخورد کنیم که آن وقت می‌بینیم خیلی از مشکلات جامعه به خودی خود مرتفع خواهد شد.

نگاه

نمی‌گذارند صدای مرتضی‌ها به گوش مردم برسد

■ غلامحسین بهبودی

سال ۷۸ مشغول خدمت سربازی بودم که گفتند چند روز دیگر آماده‌باش داریم. دلیلش را که پرسیدم گفتند قرار است قاتل شهید هادی محبی، بسیجی ناهی از منکر را در میدان امام حسین(ع) تهران اعدام کنند. روز مورد نظر، من که سرباز حوزه بسیج بودم، در محل خدمتم ماندم تا مسئولان حوزه از محل اجرای حکم برگردند و ماجرا را تعریف کنند. برگشتند اما خبری از اعدام نبود. گویا پدر شهید محبی پای چوبه دار از خون فرزندش گذشته بود تا نشان بدهد که از چنین پدر ایثارگری چونان پسری رشد می‌کند که خود را لایق شهادت می‌کند.

آن زمان بحث روی بخشش خانواده شهید محبی چند روزی در فضای عمومی جامعه داغ بود. بعدها باز با موارد اینچنینی رو به رو شدیم. نمونه بارز و مشهورش طلبه شهید علی خلیلی است که خانواده او هم از قصاص قاتل گذشتند. بسیجی، بسیجی‌وار رفتار می‌کند و خانواده‌اش هم با چنین انگیزه‌هایی می‌بخشند. البته بسیجی بودن تنها به کارت عضویت نیست. خیلی از کسانی که شغل یا مسیر زندگی‌شان را برای خدمت به مردم انتخاب کرده‌اند از چنین روحیه‌ای برخوردار هستند. همین موضوع بخشش خانواده شهید هادی جوان دلاور که امروز در صفحه ایثار و مقاومت به آن پرداخته‌ایم، یک نمونه بارز این ادعاست.

> شهید مرتضی ابراهیمی، شهید هادی جوان دلاور، شهید علی خلیلی و... همگی از فرزندان این آب و خاک بودند که دغدغه مردمشان را داشتند. هادی اگر دغدغه نداشت که پلیس نمی‌شد. مرتضی اگر مردم را درک نمی‌کرد که بدون سلاح به میانشان نمی‌رفت تا با آنها حرف بزنند و حرف‌هایشان را بشنوند

پلیسی که می‌خواست در شب چهارشنبه سوری امنیت را برای مردم تأمین کند، در لباس خدمت و سر پستش مورد اصابت نارنجک دستی یک جوان نادان قرار می‌گیرد و به شهادت می‌رسد. اگر خوب دقت کنیم، جهل آن جوان ماحصل تبلیغات شومی است که مدت‌هاست مغز جامعه و خصوصاً جوان‌های ما را نشانه رفته است. اینطور القا می‌شود که بسیج از مردم نیست. پلیس، دستگاه سرکوبگر است! سپاه چنان و این یکی آن طور و آن یکی این طور...

از این حرف‌ها زیاد شنیده‌ایم. انگار نه انگار که همه جای دنیا پلیس دارند و اتفاقاً بعضی از پلیس‌های آن ور آبی اصلاً منطق ندارند. فیلم‌هایش را می‌بینیم و خبرهایش را می‌شنویم. یک آماری می‌گوید پلیس امریکا تنها در سال ۲۰۱۸ چهارصد نفر را کشته است. یعنی روزی بیش از یک نفر توسط پلیس امریکا کشته شده است. آن هم در کشوری که خودش را مهد آزادی می‌داند.

بحث روی این نیست که بگوییم پلیس ما خوب است یا پلیس آنها بد. صحبت روی تبلیغات شوم دشمن است که سعی دارد پلیس یا بسیج و... را مقابل مردم نشان بدهد. چند روز پیش که گفت و گویی با همسر شهید مرتضی ابراهیمی داشتیم (پاسداری که در اغتشاشات آبان ماه به شهادت رسید) گلایه داشت که انگار برخی از مردم سپاه را از خودشان نمی‌دانند. همسرش هم روز شهادت بین مردم رفته تا بگوید او هم عضوی از همین جامعه است و دردهایش را خوب درک می‌کند. صرف‌نظر از نوع شغلش، او هم حقوق‌بگیر است و مشکلاتی مثل گرانی و مسائل اقتصادی را مثل تک تک مردم با گوشت و پوستش احساس می‌کند. از قضا پدر دو فرزند هم هست و به عنوان یک پدر هم که شده، آن کارگر یا کارمندی را که گرانی آزارش می‌دهد را خوب درک می‌کند. اما همان جریان‌ها و همان دست‌هایی که می‌خواهند مردم را مقابل نهادهای انتظامی و امنیتی کشورشان قرار دهند، نگذاشتند صدای مرتضی به گوش مردم برسد. سریع دوره‌اش کردند و او را به شهادت رساندند.

شهید مرتضی ابراهیمی، شهید هادی جوان دلاور، شهید علی خلیلی و... همگی از فرزندان این آب و خاک بودند که دغدغه مردمشان را داشتند. هادی اگر دغدغه نداشت که پلیس نمی‌شد. مرتضی اگر مردم را درک نمی‌کرد که بدون سلاح به میانشان نمی‌رفت تا با آنها حرف بزنند و حرف‌هایشان را بشنوند.

هرچند ایثار و بخشش خانواده شهدایی چون هادی جوان دلاور، علی خلیلی، هادی محبی و... بسیاری از تبلیغات شوم دشمن را خنثی می‌کند اما ما هم باید بپذیریم که در انجام کارهای فرهنگی و تبلیغاتی عقب‌ماندگی عجیبی داریم و اجازه می‌دهیم دشمن هر کاری که می‌خواهد با فکر و روح و روان جوانانمان بکند.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۸۱۱

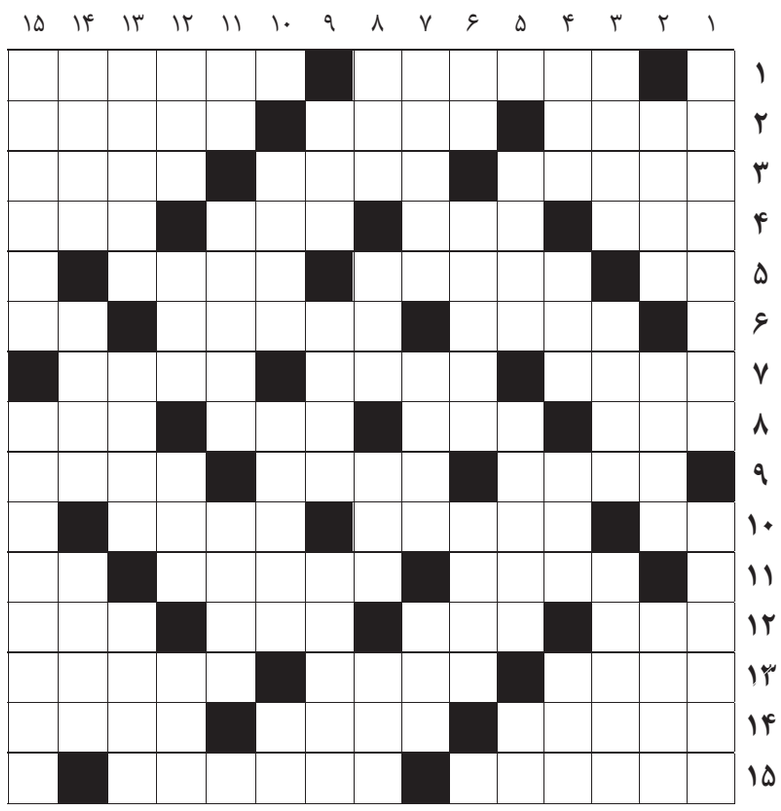

از راست به چپ

■ ۱- استاندار قدیمی- چاپلوسی ■ ۲- پرگوشت و فربه- مراسم- سلاح آتشین ■ ۳- تفکیک، جداسازی- گفتار و سخن- مؤسسه اقتصادی ■ ۴- شکاف باریک- عقیده انتخاباتی- از ماهی‌های دریای خزر- از قمرهای سیاره مشتری ■ ۵- کوچک- خداحافظی- خانه با عرصه مشجر ■ ۶- فرمانروا- بازیکنی در والیبال- همراه ناله ■ ۷- فرزند زکریا- رود کارها- فریادرس ■ ۸- فانوس دریایی- کاشف واکسن آبله- تابستان آذری- حشره خونخوار ■ ۹- بی پدر- تراوش- اغلب ■ ۱۰- بز کوهی- راندمان- دوره نهفتگی بیماری ■ ۱۱- نویسنده گرشاسب‌نامه- سدی در گلستان- خودکار انگلیسی ■ ۱۲- یار اسطرلاب- پدر ادریس نبی- کشور صنعا- به گله می‌زند ■ ۱۳- ستون فقرات- خرگوش- حاصل، نتیجه ■ ۱۴- ساکنان محل- برنز- آینه ■ ۱۵- معتبرترین روزنامه فرانسه- شرقی‌ترین کشور افریقا

از بالا به پایین

■ ۱- سرگردان و نامشخص‌بودن وظیفه- در تاریکی راه رفتن ■ ۲- سوراخ- مانع؛ حجاب- چوبدست ساربانان ■ ۳- مجموعه‌ای از سرگرمی‌ها را ارائه می‌کند- شگفتی- تعهد ■ ۴- لیک- ثروتمند- عصبی و خشک مزاج- میوه باب گلو ■ ۵- هویج- پیش از نام دو ماه قمری می‌آید- پول ژاپن ■ ۶- علامت مفعول- آرزوی بزرگ- برای اینکه ■ ۷- بهره هوشی- از دین برگشته- پول عهد ساسانیان ■ ۸- باتری- انبار و مخزن- آزاد- دم و بازدم ■ ۹- مردم قرآنی- زیرک- بازیکن مؤثر در والیبال ■ ۱۰- بانی- مجموعه دستورالعمل‌های شرعی- اندوه ■ ۱۱- مروارید- منسوب به فروغ- آهنربا ■ ۱۲- رود روسیه- جواب مثبت- از نام‌های خدا- ریگ نرم ■ ۱۳- کمانی- خمیده- دستگاه تصویربرداری از بدن- ارابه ■ ۱۴- پیک- ابزار و وسایل- هراس ■ ۱۵- دیگ سنگی- نوعی حساب و کتاب

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

				۹	۸			
			۱			۹	۴	۲
	۱		۵					
			۶	۴				
۳						۴	۵	۷
	۹	۵				۱		
			۸		۳			
۲	۴						۷	
						۵		۱

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۵۸۱۰

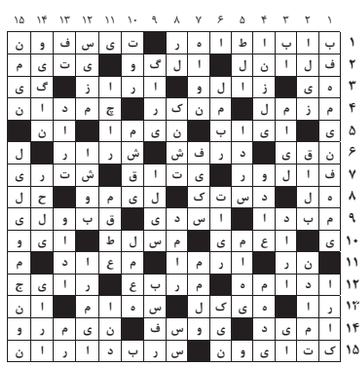

۱	۷	۶	۴	۵	۴	۶	۴	۸
۴	۸	۵	۱	۶	۷	۴	۴	۴
۴	۶	۴	۴	۸	۷	۱	۵	۶
۵	۴	۱	۸	۷	۴	۶	۶	۴
۸	۶	۴	۶	۱	۴	۵	۷	۴
۶	۴	۷	۶	۵	۴	۱	۸	۱
۷	۵	۸	۴	۴	۶	۴	۱	۶
۴	۴	۶	۵	۴	۱	۸	۶	۷
۵	۱	۴	۷	۶	۸	۴	۴	۵